بســـرای تا که هستی...

پرونده‌ای برای محمدرضا شفیعی کدکنی به‌مناسبت زادروزش، به همراه عکس‌هایی که برای نخستین بار منتشر می‌شود

یادداشت

کتابی درباره زندگی، اندیشه و آثار محمدرضا شفیعی کدکنی به زودی منتشر می‌شود

صفحاتی برای شاعر کوچه باغ‌های نشابور

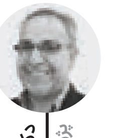

دکتر رضا نقدی
پژوهشگر فرهنگ

سخن گفتن درباره استاد علامه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی بسیار دشوار است. بررسی اندیشه و زندگی و شخصیت این استاد مسلم و کم‌نظیر ادبیات فارسی و پژوهشگر فرهنگ و تمدن اسلامی و شاعر بلندآوازه ایرانی را باید از ابعاد مختلف واکاویی و بررسی کرد؛ کسی که با ذهن و ضمیری روشن و حافظه‌ای بی‌نظیر و با سخت‌کوشی، علوم حوزوی را در محضر بزرگ‌ترین علمای مشهد تا مرحله اجتهاد آموخت و از سوی دیگر این شانس را داشت که با شور و شوق وصف‌ناپذیری تحصیلات دانشگاهی را نیز از بزرگ‌ترین ادبای ایران بیاموزد و دقیقه‌ای از وقت خود را هدر ندهد.

کسی که با تلاشی خستگی‌ناپذیر زوایای پنهان زبان و ادبیات و تاریخ و تمدن ایرانی-اسلامی را جست‌وجو و ادبیات و شعر جهان را رصد کرده و با بزرگ‌ترین شاعران و ادیبان و علمای زمان نشست‌وبرخاست داشته، طبیعتا از چهره‌های تأثیرگذار قرن در حوزه ادبیات و شعر و عرفان اسلامی است. به قول استاد زرین‌کوب «حق آن است که کمتر دیده‌ام محققی راستین در شعر و شاعری هم پایه‌ای عالی احراز کند و خرسندم که این استثنا را در وجود آن دوست عزیز کشف کردم.» بنابراین قلم فرسایی درخصوص این چنین شخصیتی دشوار است.

باوجوداین تاکنون کتاب‌های چندی درخصوص ایشان نوشته شده است و در فضای مجازی نیز وبگاه‌هایی برای استاد ساخته و شعر و اندیشه‌ها و رفتار و حرکات وی منعکس می‌شود که البته شخص دکتر شفیعی کدکنی در هیچ‌کدام از این‌ها دخالتی ندارد.

نویسنده این سطور نیز زندگی و شخصیت و آثار استاد شفیعی کدکنی را در قالب کتابی گردآورده است که به‌زودی انتشارات مولانا آن را منتشر خواهد کرد. نام کتاب نیز احتمالا «سیمرغ و کیمیا» خواهد بود و قرار است که شخص استاد نیز نظری بر آن داشته باشند.

از اینکه به این کار دست یازیدم و به خود حق دادم گوشه‌ای از تلاش‌های این دانشی‌مرد بزرگ را بنمایانم، به‌راستی هنوز دل‌شوره دارم. ولی مسائل مختلفی باعث شد که بحق یا ناحق این کار برایم توجیه‌پذیر شود؛ از جمله زندگی استاد می‌تواند از هرنظر الگویی برای پیشرفت و برنامه‌ریزی جوانان امروز باشد که اکثرا توقع دارند بدون کوشش، یک‌شبه ره صدساله بروند و محبوب عام و خاص باشند.

به‌هرحال این دفتر حاصل مشاهدات و برداشت‌های مؤلف است از حالات و سخنان استاد در دیدارهای مکرری که با ایشان داشته است. برای شناخت بیشتر و نگاه کردن به زندگی ایشان و بیان نکاتی کمتر گفته‌شده، به سراغ خویشان و نزدیکان و هم‌ولایتی‌های دکتر شفیعی کدکنی نیز رفته‌ام. از دیگر منابعی که از آن استفاده کرده‌ام، کتاب‌ها و مقاله‌ها و مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها و درس‌گفتارهای ایشان است.

این اثر از جهتی پیگیری مسیر حرکت و کمال استاد است. ولی به مصداق شعر حافظ که «عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها»، هنگامی که کار را شروع کردم، استاد شفیعی کدکنی را دریایی دیدم بس عمیق که غوص کردن در آن برای شناخت ایشان و آثار و افکارشان سال‌ها وقت و تخصص می‌خواهد. در پایان از گفتن این مطلب ناگزیرم که درخصوص استاد هر آنچه نوشته‌ام به‌دور از تعصب، و صورت واقعی زندگی وی است و خدای‌نخواسته نخواسته‌ام تابوتراشی کنم که خود استاد نیز از بت‌تراشی و تابوپروری متنفر است.

مروری کوتاه بر فصول کتاب

این کتاب در ۲۵۰ صفحه با فصل «روزهای روشن و ریان زندگی (دوران کودکی)» شروع می‌شود که مختصری درخصوص زادگاه او، کدکن، است. در ادامه همین فصل به تولد، نام‌گذاری، خانواده مادری و پدری، دوران کودکی، هم‌بازی‌ها و بازیگوشی‌ها و مهاجرت به مشهد پرداخته شده است.

فصل دوم به حضور او در حوزه علمیه مشهد (شامل: استادان، درس‌ها و هم‌کلاسی‌های حوزوی وی، منبر و ملبس شدن و رفتن او به مؤسسه وعظ و تبلیغ) اختصاص دارد.

در فصل سوم به ورود دانشگاه مشهد، استادان وی، کار در کتابخانه دانشکده ادبیات، دروس و هم‌کلاسی‌هایش پرداخته شده است. در ضمن همکاری دکتر شفیعی کدکنی با مطبوعات آن روز مشهد بررسی شده است. در این فصل حضور او در انجمن‌های ادبی مشهد و ارتباط با دوستان شاعرش مورد توجه قرار گرفته است.

فصل چهارم به زندگی استاد شفیعی کدکنی در تهران و ورودش به دانشگاه تهران، استادان و درس‌ها و هم‌کلاسی‌ها و دوستان و ازدواجش مربوط است. این مرحله از زندگی، با کوچ از مشهد شروع می‌شود.

در فصل پنجم از استخدام در دانشگاه تهران، کلاس‌داری و شیوه معلمی وی، کلاس‌ها و تدریس و تحقیق در دانشگاه‌های خارج از کشور و همچنین کار در کتابخانه مجلس سنا صحبت شده است.

فصل ششم به وجه شاعری استاد شفیعی کدکنی و سیر سرایش اشعار او اختصاص دارد.

فصل هفتم کتاب‌شناسی آثار استاد شفیعی کدکنی را در بر می‌گیرد. در این فصل فهرستی از آثاری که درباره زندگی و شعر او نوشته یا به صورت فیلم و صوت درآمده نام برده شده است.

فصل هشتم هم نگاهی است به سفرهای داخلی و خارجی دکتر شفیعی کدکنی.

و در فصل نهم، به شخصیت و ویژگی‌های روحی و اخلاقی استاد اشاره شده است که شامل ورزش و بیماری و لباس و غذا و خواب و بیداری و برنامه‌های علمی-پژوهشی و آموزش و اخلاق و رفتار علمی و پژوهشی و قضاوت‌های افراد درباره وی می‌شود.

این نوشته را با شعری از استاد به پایان می‌برم:

به پایان رسیدیم اما/ نکردیم آغاز/ فروریخت پرها/ نکردیم پرواز/ ببخشای/ ای روشن عشق بر ما/ ببخشای

پاییز۱۳۹۱، کوه‌های «سپیدر»، کدکن قله «ملکوه» / دکتر رضا نقدی و سید مهدی نجارزاده در کنار استاد شفیعی کدکنی

عکس‌ها: آذرخش شفیعی کدکنی

بخش‌هایی از مطلبی به قلم دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، درباره مشهد قدیم و کتاب‌فروشی‌هایش

من کاتب شعرهای مادرم بودم

خادم

کتاب‌فروشی‌های بساطی اطراف حرم حضرت رضا(ع)، نخستین کتاب‌فروشی‌های مشهد بودند که محمدرضا شفیعی کدکنی از دوران خردسالی خود آن‌ها را به یاد دارد و از یکی از همین بساطی‌ها بود که برای نخستین‌بار در فعالیت خرید کالایی به نام «کتاب» -به همراه مرحومه مادرش- مشارکت داشت. کتاب و کتاب‌فروشی از چیزهایی است که او را به مشهد و آدم‌ها و گذشته‌اش پیوند داده است.

دکتر شفیعی کدکنی مطلبی دارد با عنوان «مشهد و کتاب‌فروشی‌های پنجاه سال پیش»* که خواندن آن مانند نگاه فیلمی سیاه‌وسفید از مشهد قدیم است. او در این نوشته گوشه‌ای از فضای غنی فرهنگی مشهد دهه‌های ۳۰ و ۴۰ خورشیدی، دوران حضور و بالیدن بسیاری از نویسندگان و شاعران و ادبای نامی آن دوران و سال‌های آینده، را ترسیم کرده، با اشاره‌هایی از بساطی‌های کتاب پیرامون حرم گرفته تا قهوه‌خانه «داش‌آقا» که پاتوق اهل فرهنگ آن دوران بوده است. آنچه در ادامه می‌آید، برش‌هایی از این مقاله است.

نخستین کتاب‌فروشی و خرید نخستین کتاب

نخستین کتاب‌فروشی‌هایی که در روزگار خردسالی جلب توجه مرا می‌کرد، پیش از آنکه خواندن و نوشتن یاد بگیرم (و به‌درستی نمی‌دانم که خواندن و نوشتن را کی یاد گرفتم، زیرا هرگز به مدرسه نرفتم تا از روزی معین خواندن و نوشتن بیاموزم) کتاب‌فروشی‌های بساطی‌ای بود که در پیرامون حرم حضرت رضا(ع) بساط می‌کردند و بعدها که در سن پنج شش سالگی خواندن و نوشتن را عملا آموختم به یاد می‌آورم که در کنار قرآن و عم جزء و مفاتیح و زیارت‌نامه‌ها، مقداری کتب مطلوب عامه مردم داشتند از قبیل «رستم‌نامه» و «حسین کرد» و «بهرام و گلندام» و «سلیم جواهری» و «خزاین الاشعار» و دیگر دیوان‌های شاعران مذهبی از قبیل «جودی» و نخستین کتابی که در آن حضور داشتم دیوان «وفایی شوشتری» بود که مرحومه مادم -وقتی از حرم حضرت رضا(ع) برمی‌گشتیم- از یک کتاب‌فروشی که در اول خیابان تهران و در حوالی کوچه «گندم‌آباد» بود، خرید و من معنی کلمه «دیوان» را نمی‌دانستم و آن را با کلمه «دیوانه» غالبا مرتبط می‌کردم و «دیوانه وفایی» می‌گفتم و مادرم که این را توهینی به آن شاعر می‌دانست، برنمی‌تافت و از سوی من هم استغفار می‌کرد، زیرا وفایی از مرثیه‌سرایان اهل بیت(ع) بود و در نظر مادرم، در حد یک قدیس. آن «دیوان وفایی» هنوز هم در میان کتاب‌های من باقی است.

کاتب شعرهای مادر

شادروان مادرم حافظه بسیار نیرومندی داشت و شعرهای فارسی و عربی بسیار در حافظه داشت و شعر در مدایح و مراثی ائمه(ع) می‌سرود، شعرهایی بسیار لطیف.

چون خط نوشتن نیاموخته بود، از من می‌خواست که با خط کودکانه خود آن‌ها را بنویسم، مثل اینکه نمی‌خواست از پدرم چنین کاری را بخواهد؛ شاید می‌خواست شاعری خود را حتی از شوهرش نیز پنهان کند. نمونه‌هایی از شعر او را به خط بچه‌گانه خودم دارم. دریغ که بخش اعظم آن‌ها از میان رفت!

حسرتِ نخریدن شاهنامه‌ای با حواشی ملک‌الشعرا بهار

یک بار که می‌خواستم شاهنامه‌ای بهتر از آن که داشتم (چاپ دبیر سیاقی یا کلاله خاور) بخرم، او [ناصر عاملی که شاعر و ادیبی برجسته و کتاب‌فروشی او از کتاب‌فروشی‌های مهم مشهد واقع در خیابان خسروی بود] شاهنامه‌ای به من عرضه کرد که چاپ سنگی بود و در حواشی آن مرحوم ملک‌الشعرا بهار به خط خودش اصطلاحاتی کرده بود و تعلیقاتی افزوده بود.[...] هیچ‌گاه تأسف خود را از اینکه آن نسخه را نخریدم، نمی‌توانم فراموش کنم.

پیشگویی رها کردن حوزه و رفتن به دانشگاه

کتاب‌فروشی مرحوم «میرزاحسین» شاید به نام «دیانت» -که بعدها توسط پسرش اداره می‌شد- سال‌ها و سال‌ها پاتوق اهل فضل بود. جز استاد خراسانی، از کسانی که به آنجا رفت‌وآمد داشتند، مرحوم استاد کاظم شانه‌چی و مرحوم استاد جعفر جورابچی (زاهدی دوره بعد) و مرحوم حاج سیدعلی اصغر اصغرزاده -که خود کتاب‌شناس و دارای مجموعه قابل ملاحظه‌ای نسخه خطی بود و با من در درس کفایه و خارج اصول مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی هم‌درس بود- بودند.

یک روز که دیوان منوچهری را از منزل آورده بودم تا به یکی از دوستان امانت بدهم، شاید به سیدعبدالحسین رضایی نیشابوری، اصغرآقای اصغرزاده گفت: این قدر که تو داری به طرف منوچهری می‌روی، می‌بینم که طلبگی را رها کنی و بروی دکتر در ادبیات شوی و تز دکتری‌ات را درباره منوچهری بنویسی و این از کرامات او بود. عملا بخش قابل ملاحظه‌ای از رساله دکتری من در باب منوچهری بود.

در آن زمان که او این سخن را به من گفت، هرگز از خاطرم خطور نمی‌کرد که طلبگی را رها کنم و به دانشگاه بروم و دکتر در ادبیات شوم و منوچهری موضوع بخشی از رساله دکتری من باشد. چنین اندیشه‌ای، در آن روزگار، همان‌قدر دور از من بود که زُنّار بستن برای شیخ صنعان. بگذریم. با آن صفای خاطری کَه او داشت، این گونه کرامت‌ها از او بعید نبود.

سعی میان صفا و مروه اهل ادب مشهد

وقتی [کتاب‌فروشی] گوتنبرگ شعبه ارگ خود را تعطیل کرد و به خیابان گنبدسبز انتقال یافت، دو کتاب‌فروشی «آزادمهر» و «برومند» پاتوق اصلی روشنفکران و دانشگاهیان بودند. «برومند» با سلیقه‌ای نوتر و مدرن‌تر و «آزادمهر» سنتی‌تر و عامه‌پسندتر. این دو کتاب‌فروشی پاتوق تمام کسانی بود که اهل شعر و ادب، داستان‌نویسی و تاریخ و اجتماعیات بودند و هر کس، هر کس را نمی‌توانست پیدا کند، عصرها و سر شب می‌توانست در یکی از این دو کتاب‌فروشی بیابد. در کنار این پاتوق‌های ادبی دوسه کافه و قهوه‌خانه هم وجود داشت که سعی میان صفا و مروه اهل ذوق بیرون از آن‌ها نبود: کافه «چمن» و تقریبا در کنار این دو کتاب‌فروشی و کمی دورتر، در طرف جنوب «اتحاد»، اما از هر دو این‌ها طبیعی‌تر و خودمانی‌تر قهوه‌خانه «داش آقا» بود، روبه‌روی این دو کتاب‌فروشی، در داخل کوچه. این داش آقا که فقط چایی می‌داد، پاتوق درجه اول ادبی شهر ما بود و همه نوع ذوق و سلیقه‌ای در آن حضور می‌یافتند.[...] کسانی که در کتاب‌فروشی‌های «برومند» و «آزادمهر» یا کافه «چمن» و «اتحاد» و «قهوه‌خانه داش آقا» تقریبا همیشه نوعی حضور داشتند: مرحوم احمد کمال‌پور (کمال)، شادروان دکتر سعید هدایتی (استاد چشم‌پزشکی دانشگاه مشهد)، شادروان جعفر محدث که کعب‌الاحبار (یا کعب‌الاخبار) فرهنگی خراسان بود و از نشر هرکتابی که وارد مشهد شده بود، خبر داشت و از قیمت آن و تخفیفی که می‌توان از کتاب‌فروشی در قیمت آن به دست آورد و هم بر این سه تن باید بیفزاییم قاسم صنعوی (مترجم نامدار و برجسته عصر ما) را و فریدون صلاحی (شاعر شهیر آن سال‌ها) و فریدون مژده (شاعر و نقاش و با فرهنگ و صحاب ذوق آن ایام) را و نعمت آزرم (شاعر برجسته خراسان) را و محمد عظیمی (شاعر غزل‌سرا و مؤلف کتاب «از پنجره‌های زندگانی») و مرحوم غلامرضا قدسی (شاعر غزل‌سرای نامی شهر ما) و مرحوم صاحبکار «سهی» را و گاه استاد محمد قهرمان نیز در این کتاب‌فروشی‌ها و این پاتوق‌ها حضور داشت و نیز مرحوم میرهادی ربانی[...].

***این مطلب در شماره ۷۰ مجله بخارا منتشر شده است.**

شعر محمدرضا شفیعی کدکنی از زبان دیگران

آن درد آشنای خراسانی...

رادمنش

محمدرضا شفیعی کدکنی (م‌سرشک) را شاعری دانسته‌اند که از سرِ «درد» شعر می‌سراید، نه از سرِ «سیری» و برای «تفنن». نیاز و اضطرابی او را واداشته است به سرودن، از همان وقتی که نخستین دفترهای شعری‌اش را منتشر کرد. او سال ۱۳۴۳ مجموعه‌ای از اشعارش را که بعد با عنوان «شب‌خوانی» منتشر شد، پیش از انتشار برای مهدی اخوان ثالث فرستاد تا آن «مراد» نظر بدهد که چاپ بشود یا نه و کدام شعرها و به چه ترتیبی. اخوان ثالث در نامه‌ای که به او می‌نویسد، هم‌زبان‌آوری‌اش را ستایش می‌کند و هم می‌گوید تو جوانی هستی که «چشم و گوش داری، می‌بینی، می‌شنوی و داوری می‌کنی و بعد آنکه غالبا خوب هم داوری می‌کنی.» بینا و شنوا بودن نسبت به آنچه در جهان پیرامون شاعر و هنرمند می‌گذرد و بازتابش در شعر و اثر او را مصطفی رحیمی به نقل از مایاکوفسکی، شاعر بزرگ روس، «نیاز اجتماعی» می‌داند که در شعر شفیعی کدکنی نمود دارد. بسیاری از اهل اندیشه که در نقد شعرهای م‌سرشک مطلبی نوشته‌اند، به این بُعد نیز توجهی ویژه داشته‌و گاه مفصل درباره آن قلم‌فرسایی کرده‌اند. آنچه در ادامه می‌آید، برش‌هایی از نوشته‌های برخی از بزرگانی است که در سال‌های مختلف به شعر شفیعی کدکنی پرداخته‌اند.*

سکوت مرگ است

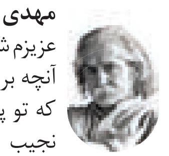

مهدی اخوان ثالث (م امید)

عزیزم شفیعی[...]

آنچه برای من مهم است این است که تو پسر خوبی هستی، با جانی نجیب و بعد آنکه چشم و گوش داری، می‌بینی، می‌شنوی و داوری می‌کنی و بعد آنکه غالبا خوب هم داوری می‌کنی و بعد آنکه ذوق و حس داری در پرتو آن شعور، حال‌وهوا را درمی‌یابی، متغنی و مترنمی و خوشبختانه و خوشبختانه در سخنوری و گفتن و ارائه، به‌حکم آنکه فرزند خراسانی، پاک دست و توانایی، اگر چالاکی تو گهگاه کم است، بیش باد و بیشتر باد! از خراسان ما همچنین سزد که تویی و چنین بادی: در سخن قوی دست، سالم و هوشیار و دقیق، نه این‌ها که می‌بینیم و می‌شناسیم....

اما تو در فارسی سرایی هوشیار و دقیقی و شسته و پاکیزه‌گوی، بارکا... تو پسری از کدکن عطار، بخوان، بگو، بسرای، هر چه بیشتر، بهتر. ورزیدگی و بهتر شدن جز از طریق تجارب شخصی و خصوصی ممکن نیست. اکنون تو در بهترین ایام تغنی و ترنم عمر می‌گذرانی. بترس از ایامی که شانه‌ها را بالا بیندازی و بگویی: هه! که چه؟ از سکوت فاصله بگیر؛ چون برای یک سخنور سکوت مرگ است و مرگ، سکوت. بی‌اعتنایی و تنبلی و کرختی هم دست‌کمی از این مرگ ندارد. تو زنده باش و گویا! بادا که چنین بادی! ایدون باد! ایدون‌تر باد!

تهران- جمعه ۲۷آذر ۱۳۴۳

شب‌خوانی، از کتاب حریم سایه‌های سبز، مجموعه مقالات مهدی اخوان ثالث، نشر زمستان، ۱۳۷۳، ج۲

شاعری که برای «ما» مایه گذاشت

مصطفی رحیمی

دسترسی به گنجینه فرهنگ بشری و تتبع در شعر کهن فارسی شرط کافی شاعری نیست، اما شرط لازم آن هست و آنچه شعر سرشک -و یکی دو نفر دیگر- را از شعر شاعران دیگر این نسل ممتاز می‌کند توجه به این دو امر است. نکته مهم دیگری که دیوان اخیر سرشک را مقام والایی می‌بخشد، چیزی است که مایاکوفسکی آن را «نیاز اجتماعی» می‌نامد. «نیاز اجتماعی» یعنی چه؟ یعنی درست آنچه مثلا در شعر سنتی، شاهنامه را در عصر محمود غزنوی به وجود آورد [...] آنچه گوهر شاهنامه را تشکیل می‌دهد، یک چیز بیش نیست و آن برآوردن نیازی اصیل است که در اجتماع آن روز وجود داشته است. چند سال پیش در مقاله‌ای با عنوان «فضایی تهی در شعر امروز» نوشتم که شعر نو، برآورنده این نیاز نیست، اما امروز به گواهی بعضی از دفترهای شعر معلوم می‌شود کسانی از شاعران این ضرورت را دریافته‌اند و چنین است که «در کوچه‌باغ‌های نشابور» یک باره وقف پاسخگویی به این ضرورت و این نیاز است. [...] هنر برای اینکه هنر شود، نیازی اساسی به حضور خود هنرمند دارد و مایه‌گذاشتن این «خود»، و سرشک برای اینکه به ما برسد، از خود فراوان مایه گذاشته است.

شکوه شکفتن، از مجله الفبا، ج۲، ۱۳۵۲

مردم را مطرح می‌داند، نه خودش را

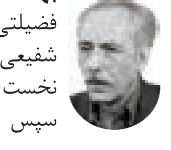

بهاءالدین خرمشاهی

فضیلتی که شعرها و حتی شعارهای شفیعی بر شعرنماهای دیگران دارد، نخست در پاکیزگی کلام اوست و سپس در خلوص نیت و صفا و صمیمیتش. یک صدم «انانیتی» که در شعر دیگران هست، در شعر شفیعی نیست. شفیعی مردم را مطرح می‌داند، نه خودش را. از همین جاست که از هنر برای هنر فاصله می‌گیرد و به دنبال شعر ناب «مشغله اعماق» و «حجم»های توخالی نمی‌رود. شفیعی دردآشناست و در زمانه‌ای که شاعران هم‌نسل او یا با رودکی مسابقه دو می‌دهند یا «نوای خسروانی» ساز می‌کنند، غنیمت است. دردهایش هم روشن فکرانه و مجرد و تجملی نیست، بلکه از عشقی است به فریاد رسیده.

خشم و خروشی نجیبانه و اهورایی، از مجله رودکی، شماره ۲۰، ۱۳۵۲

از کاشی‌های ماوراءالنهر تا همدلی با ملت

دکتر غلامحسین یوسفی

شعرهای م سرشک که در دفترهای متعدد منتشر شده است غالبا رنگ اجتماعی دارد. اوضاع جامعه ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در شعر او به‌صورت تصویرها، رمزها، کنایه‌ها و ایماها منعکس است. کسی که از آن احوال باخبر و نیز با طرز تعبیر شعر امروز و اشارات پوشیده و تعریض‌های آن آشنا باشد، این خصیصه را تشخیص خواهد داد، حتی گاه یک درون‌مایه را در اشعار متعدد به‌صور گوناگون جلوه‌گر خواهد دید. م سرشک این موضع خود را در غزلی به تاریخ پانزده سال پیش چنین بازگو می‌کند: نفسم گرفت از این شب، درِ این حصار بشکن/ درِ این حصارِ جادوییِ روزگار بشکن.../ بسُرای تا که هستی که سرودن است بودن/ به ترنمی دژ وحشتِ این دیار بشکن....

بنابراین با چنین دیدگاهی که شاعر از خود نشان داده و نیز با معرفتی که او نسبت به فرهنگ و ادب و تاریخ ایران دارد، سفرهای وی از خلال کاشی‌های ماوراءالنهر به صحنه‌هایی که در شعر زیر نقش شده، همگامی و همدلی با سرگذشت ملت خود در فراز و نشیب قرن‌هاست.

در آیینه تصویرها، از کتاب چشمه روشن، انتشارات علمی، ۱۳۶۹

جلوه‌های زندگی در شعر زنده شفیعی کدکنی

منوچهر آتشی

اصل مهم در کل شعر شفیعی، عرض اندام جلوه‌های زندگی و نفس زنده بودن و مثل یک آدم زنده به جهان نگریستن است. سکون در هیچ یک از مصراع‌های او -تا چه رسد به شعرهای او- جایی ندارد. گویی شعرهای او، مثل خودش، فرز و چابک، مدام در تک‌ودو و در گردش و تلاش و جست‌وجو هستند تا خواننده‌های خود را بیابند و آن‌ها را به تزکیه‌ای جسمانی و روحانی دعوت کنند و اندوه دیرباوری و سنگین جانی و کابوس زندگی را از وجودش بزدایند: خوابت آشفته مباد!/ خوش‌ترین هذیان‌ها/ خزه نرم لطیفی است/ که در برکه آرامش تو/ می‌روید.

این جلوه‌های جمیل شعرهای شفیعی همان طور که اشاره کردم، از آن‌دست سوزناکی‌ها و ترانه‌پردازی‌های رمانتیک نیست که بعضی‌ها به او نسبت می‌دهند. برای من و از نظر من، شعر شفیعی، از درون، به هیچ بیماری سستی و لختی و لودگی دچار نیست. درونش یا محتوایش -اگر درست باشد- هم استوار است و هم گسترده و مهم‌تر از آن، بازگوکننده نوعی جهان‌بینی فعال امروزی است؛ جهان‌بینی فعالی که شفیعی به جای خنجر با نیزه برگ بید مجهزش کرده است.

در کوچه‌باغ‌های نشابور، از مجله تماشا، آبان ۱۳۵۱

***مطالب بالا برگرفته از کتاب سفرنامه باران، نقد و تحلیل اشعار دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (م‌سرشک)، به کوشش دکتر حبیب‌ا... عباسی، نشر روزگار، چاپ اول ۱۳۷۸ است.**

شلوغ‌ترین کلاس دانشگاه تهران

ابوالقاسم رحمانی، روزنامه‌نگار

باران آرام می‌بارید؛ آن‌قدر زیاد نبود که قدرت قدم زدن را از آدم بگیرد، ولی بوی نم خاک خوبی از زمین برخاسته بود؛ آن هم از زمین دانشگاه تهران، آن هم در مسیر کلاس دکتر شفیعی کدکنی. کلاس ساعت ۱۰ صبح بود و به‌رسم همیشگی کلاس‌ها خیلی قبل‌تر باید می‌رفتی و جا می‌گرفتی وگرنه روی زمین نشستن و کنار در کلاس یا حتی خیلی عقب‌تر از در کلاس ایستادن نصیب آدم می‌شد که البته آن هم دلچسب بود. به قول اساتید و دوستان مگر چند شفیعی کدکنی داریم؟ مجسمه فردوسی ورودی دانشکده ادبیات را رد کردم و وارد راهرو شدم. پله‌ها را که بالا رفتم، حرکت غالب دانشجویان به سمتی بود که کاملا مسیر کلاس را نشان می‌داد، حتی اگر نام و شماره کلاس را هم نمی‌دانستم، پیدا کردنش مشکل نبود. کمی دیر رسیده بودم. استاد آمده بود و من هم آماده نشستن روی زمین بودم، چون محال بود صندلی خالی مانده باشد و نمانده بود. فضای کلاس طوری بود که همه دوست دارند، چه آن‌هایی که از بخت خوبشان واحدی را با استاد پاس می‌کنند و چه آن‌هایی که از درس و کار و مشغله‌شان زده‌اند تا قبل از ساعت ۱۰ صبح به کلاس برسند. روحانی و دکتر و مهندس هم ندارد؛ همه در شلوغ‌ترین کلاس دانشگاه تهران حاضر هستند.

منبع: روزنامه فرهیختگان، شماره ۲۴۴۷

روایت یک عکس

شرح عکسی از ایرج افشار و محمدرضا شفیعی کدکنی در اطراف مشهد

در مزارات دشت توس

رضا نقدی| ۱۶ مهر زادروز استاد ایرج افشار و ۱۸ مهر سالروز تولد استاد محمدرضا شفیعی کدکنی است. دو نفر از استوانه‌های تاریخ و فرهنگ و ادب ایران. قدمت رفاقت این دو به نیم قرن می‌رسد. جدا از تحقیقات کتابخانه‌ایِ ایرج افشار در حوزه ایران‌شناسی، او پژوهش‌های میدانی گسترده‌ای کرده است. بسیار سفرها رفته و هر روز به منزلی و هر شب جایی بوده است؛ از جمله سفرهایی به خراسان داشت که نگارنده این سطور نیز بخت همراهی با ایشان را داشتم. یکی از این سفرها در مرداد ۱۳۸۹ بود که به همراه دکتر ایرج پارسی‌نژاد و دکتر فتوحی رودمعجنی به کدکن آمدند و ساعاتی را در باغ استاد شفیعی کدکنی گذراندند. در همین سفر، به همراه مهدی سیدی، از مشهدپژوهان برجسته، از آثار باستانی و مزارات دشت توس دیدن کردند. این تصویر، یادگاری از همان سفر است. اینجا ایرج افشار و مهدی سیدی و محمدرضا شفیعی کدکنی در یکی از گورستان‌های اطراف مشهد (احتمالا ابرده) مشغول بررسی سنگ قبرهای کهن و تاریخی هستند.

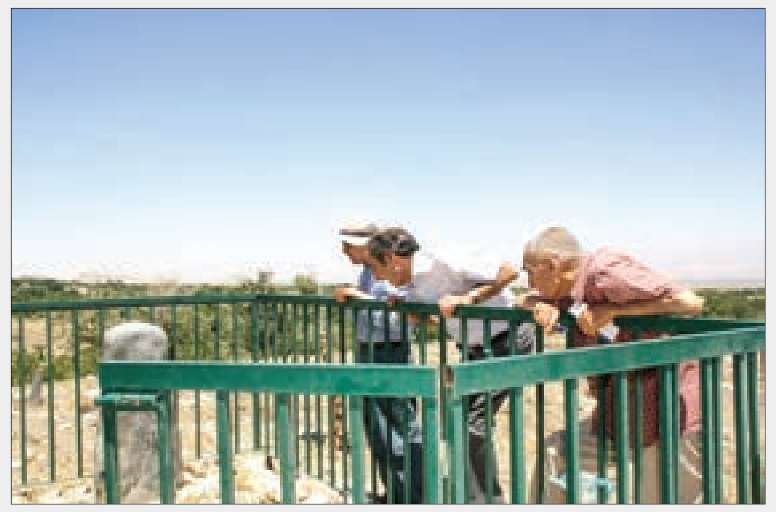

روایت یک عکس

عکس‌نوشت اخوان ثالث به شفیعی کدکنی

یکی بیش از هزار

مهدی اخوان ثالث در حاشیه عکسی که تقدیم محمدرضا شفیعی کدکنی کرده چنین نوشته است: «برای محمدرضا شفیعی کدکنی، همشهری و هم‌روستایی عطار بزرگ

تصویر اوست و من، اما یادم نیست کی و کجا برداشته شده است؛ امشب در آلبوم دیدم و دلم به هوایش پر زد. گفتم این عکس را به او بدهم. او بهتر از من و همه‌کس است، «واحد کالألف»* است. از همه جهات معنوی و روحی، قربان شفیعی عزیزم.»

مهدی اخوان ثالث (م امید). تحریر فی شب تاسوعای ۱۴۰۹ مساوی ۱۳۶۷/۵/۳۰

*یکی بیش از هزار

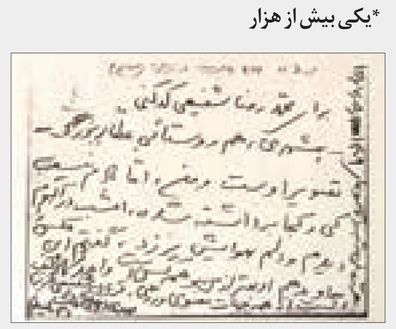

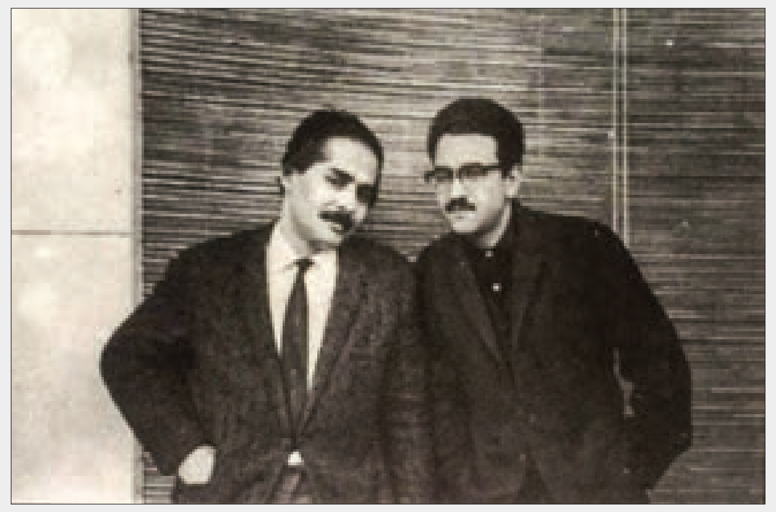

کتاب‌خوان

کلاسیک‌های نظری استاد

مروری بر ۲ کتاب «صور خیال در شعر فارسی» و «موسیقی شعر» تألیف محمدرضا شفیعی کدکنی

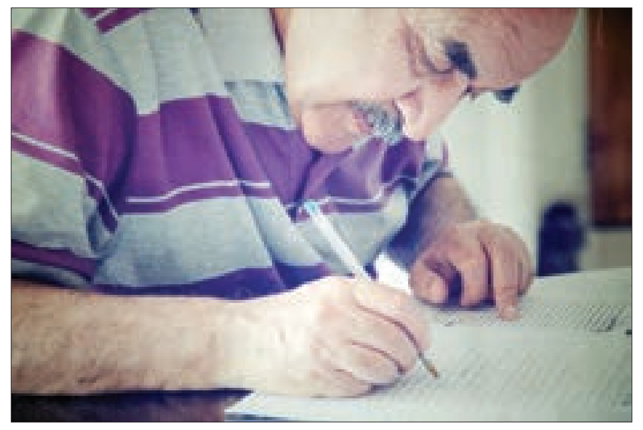

وحید حسینی

در میان کتاب‌های پرتعداد محمدرضا شفیعی کدکنی، اعم از دفترهای شعر و آثار پژوهشی و دستاوردهای او در حوزه تصحیح و ترجمه، برخی امروز به آثاری کلاسیک و مرجع بدل شده است. دو کتاب «صور خیال در شعر فارسی» و «موسیقی شعر» در زمینه نقد و نظر ادبی از آن جمله است. در ادامه، نگاهی گذرا می‌کنیم به این دو تألیف استاد.

صور خیال در شعر فارسی

«صور خیال در شعر فارسی؛ تحقیق انتقادی در تطور ایماژهای شعر پارسی و سیر نظریه بلاغت در اسلام و ایران» که در اصل رساله دکتری شفیعی بوده، کتابی است درباره شعر کهن ما. این تألیف را نخستین‌بار انتشارات نیل در سال ۱۳۵۰ به چاپ رساند و از سال ۵۸ به بعد انتشارات آگاه آن را بازچاپ می‌کند.

چاپ دوم کتاب بنا به گفته خود شفیعی، تغییراتی جزئی نسبت به چاپ قبل دارد و در چاپ سوم آن که سال ٦٦ عرضه شد، عبارت‌ها و شواهد شعری عربی به فارسی برگردانده و برای سهولت در خواندن، اعراب‌گذاری شده است. مؤلف در صفحات آغازین توضیح می‌دهد که در این کتاب تلاش کرده شعر فارسی را صرفا «از جنبه خاص بیان هنری» و «بیرون از بحث کلمات و مضامین» و باتوجه‌به «موازین نقد ادبی جدید» و نیز «اصول عقاید علمای نقد و بلاغت اسلامی» بررسی کند.

کتاب دو بخش کلی دارد که در بخش نخست، مباحثی درباره صور خیال و آرای علمای بلاغت اسلامی در زمینه بیان و شیوه‌های مختلف آن عرضه می‌شود. همچنین طی فصولی، از دیدگاه‌های اندیشمندان مسلمان و نیز آرای صاحب‌نظران معاصر غربی درباره صور خیال و مطالبی در نقد این اندیشه‌ها گفته می‌شود و مؤلف به مباحثی چون حقیقت و مجاز و استعاره و اغراق و کنایه و تشخیص و اسطوره‌ها و حرکت و ایستایی در صور خیال می‌پردازد. بخش دوم، مباحث یادشده و مسائلی دیگر را به شکل مصداقی درباره شعر سرایندگان برجسته ادب فارسی از آغاز پیدایش این ادبیات تا پایان سده پنجم هجری (رودکی، فردوسی، منوچهری، مسعود سعدسلمان، ناصرخسرو، عنصری، فرخی، اسدی، لامعی و...) یادآور می‌شود. منتقدی درباره «صور خیال در شعر فارسی» می‌نویسد: «در هیچ‌یک از آثار ادبی عمده ۱۰ قرن گذشته اثری در نقد علم بلاغت به اهمیت کتاب «صور خیال» نداریم [...] بزرگ‌ترین امتیازش این است که ابزار نقد شعر را به دست می‌دهد و مشخص می‌کند که به چه کلامی شعر می‌گویند [...] از دیگر ویژگی‌های کتاب صور خیال داشتن جنبه انتقادی قوی است [...] درباره سبک نگارش [...] با آنکه نویسنده به ادبیات عرب تسلط کافی دارد، بااین‌همه از آوردن کلمات مهجور عربی و مغلق‌گویی ابا دارد.» (صور خیال در شعر فارسی. مهدی برهانی. مجله «آینده». سال چهاردهم، شهریور تا آبان ۱۳۶۷، شماره ٦ تا ۸، صفحه ۳۴۵)

موسیقی شعر

کتاب «موسیقی شعر» که از وزن و قافیه و موسیقی شعر می‌گوید، پایان‌نامه کارشناسی شفیعی کدکنی است که آن را کتاب کرده است. نخستین‌بار در سال ۱۳۵۸ انتشارات توس آن را منتشر کرد. ۱۰ سال بعد، در سال ٦۸، متن گسترش‌یافته آن را انتشارات آگه به چاپ رساند و مؤلف در چاپ سوم آن نیز اِعمال حذف و تغییر کرد، چنان که او در آغاز این اثر یادآور می‌شود کوشیده است تا «مبانی جمال‌شناسی [(زیبایی‌شناسی)] شعر فارسی را، در حوزه ساخت و صورت‌ها و حوزه موسیقی شعر، مورد بررسی انتقادی قرار دهد.» اگرچه در صفحاتی بعد می‌نویسد: «این کتاب، به‌هیچ‌وجه مدعی ورود به مباحث مربوط به ساخت و صورت نیست، اما عملا نمودار گوشه‌های کوچکی از بعضی از آن چشم‌اندازهاست، یعنی کوششی است برای بررسی بعضی از مسائل مربوط به فرم یا صورت در شعر فارسی.» شفیعی اذعان می‌کند که خیلی از مسائل کتاب، سرراست و بی‌واسطه به موسیقی شعر ربط دارد و در بخش‌هایی با توسع یعنی با نظر در «بافت و ساخت و صورت» از موسیقی گفته می‌شود. در فصل نخست کتاب، مؤلف تعریفش از شعر را عرضه می‌دارد: «شعر حادثه‌ای است که در زبان روی می‌دهد و در حقیقت، گوینده شعر، با شعر خود، عملی در زبان انجام می‌دهد که خواننده، میان زبان شعری او و زبان روزمره و عادی -یا به قول ساخت‌گرایان چک: زبان اتوماتیکی- تمایزی احساس می‌کند.» او از عوامل گروه موسیقایی یاد می‌کند که زبان شعر را از زبان روزمره متمایز می‌سازد: وزن، قافیه، ردیف، جناس و جز این‌ها. در فصول کتاب، به این عوامل پرداخته می‌شود و مباحثی از قبیل شعر منثور، موسیقی شعر از دید فارابی و فلاسفه اخوان‌الصفا و ابن‌سینا، موسیقی در شاهنامه فردوسی و چندآوایی در غزل‌های مولانا و تأثیر موسیقی در زیبایی‌شناسی شعر حافظ، خسروانی‌های پیش از اسلام و... مورد تأمل قرار می‌گیرد. نویسندگان مقاله «خوانشی زیباشناختی از آرای نقدی شفیعی کدکنی و عزالدین اسماعیل به موسیقی شعر» درباره دیدگاه‌های شفیعی در حوزه موسیقی شعر معتقدند که او «[...] در حوزه موسیقی شعر هم نوگرا [...] و هم نوآور [است]. با این نگاه که گرایش به نو با نوآوری متفاوت است و کار نوآور به آفرینش سیستم تازه‌ای می‌انجامد، حال آنکه کار نوگرا، تلفیق عناصری از سیستم‌های کهنه و نو است. اولی چون انقلاب است و دومی چون اصلاح». (نشریه «پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب». داوود شیروانی و علی‌اکبر کمالی‌نهاد. سال ۱۴۰۱، دوره ۴، شماره ۵. صفحات ۱۲۱-۱۳۸)